

می گفتند که فلا نکتس ما دایسی عد منهای شاهسته کرده است می باید که چون پیمان
وی کشید بر باروی در ایسه و مرض و بپایه پاریخا طری من از ایسی ترسناک
شد چون بر این وی بکشستند وی بر روی بستن آتشاره بود و مجال سخن
و حرکت نداشت خدمت مولانا ساعتی مؤخره شد ندان شخص باز نداشت
و آغاز سخن گفتن کرد و تعالی ایشان سر بر آوردند و گفتند این بار همه حواله بخت
که بسیار سخن میگوید چون بیرون آمدند گفتند دیدیم که وی رفتنیست و باز
وی برداشتی نیست باز آن بر وی حواله کرد بر روان شخص در همان مرض رفت
و همه ایشان می گفتند که بگفت یکی از منکران نسبت با ایشان سخن می گفت
و من نیز در مقام بد سخن می گفتم چنانکه سخن بردار کشید و از اینجا که ما نبرد
تا منزل ایشان مسافت بعید بود که امکان نبود که او ز برسد چون با ما
پیش وی رفتیم گفتند دوش او از نو ما را نشویش داد می باید هر کس هر چه می باید
خاطر خود آن مشغول نداری و در کار خود باشی جناب می خدوی خواجه
عبید الله ادا الله بقاء و همه فرمودند که یک روز احوال ما را در منای ایشان
شنیده بود هر یکی از آنها با آن سر در راه پیش آمد وی سخن خورده بود و آثار
آن بروی ظاهر بود و سرالخصر که داشت چون بصحبت ایشان رسید و گفتند
مکن تو ختم بخوری گفتند رفتی گفتند پس ترا چه حالت گفتند در راه مستقر
و با هم سخن چند گفتیم گفت پس این حال او شنید که بشویش کرد است

بسیار از این سخن می شنیدند
و در این وقت که در راه بود
بسیار از این سخن می شنیدند

عمر

و همه ایشان فرمودند که خدمت مولانا نظام الدین گفتند که یکبار که از کجا
که نسبت با اخلاص و محبتش و ارادت بسیار شده به ما مشرف بر معرفت
گشت فرزندان و متعلقان وی بیان مندی بسیار کردند مشغول کرده بودند
که وی را امکان بقا و حیوة نیست مگر در ضمن وی را در ضمن گرفتار
با رفتن بعد از چند که ه نسبت با تهنیتی واقع شد که مقضی با هانت و از لایها
گشت و آن شخص می توانست که در آن باب سعی نماید و از آن دفع کند اما خیرین
طاری کرد و خود را با آن بیاورد خاطر ما از وی گرفته شد و نیز از ضمن خروج
کرد بر پیشا در و ببرد و همه ایشان فرمودند که روزی خبری من آوردند که خدمت
مولانا بسیار شده اند چون پیش ایشان رسیدم ایشان را ترحیم عظیم گرفتند
چنانکه آن شخص زده بودند و جامهای بسیار بر ایشان پوشیده و آن شخص
نیافت بود ساعتی بلشتیم یکی از اصحاب ایشان که کتد و بسیار دیده بود
در آمد با جامهای شکر و سزای بسیار خورده که در راه آسیا را با فاشه بود
چون خدمت مولانا و نبرد بده گفت و بپایه سازید که این سرمایه و بیت
که بمن سر این کرده است چون چنان کردند ترحیم ایشان نشکین یافت و حال
خوب باز آمد **خواجه عبید الله امای اصفهانی رحمه الله** وی نیز از اصحاب
خدمت خواجه علاء الدین است قدس الله تعالی روحه وی گفته است
که اول بار که بصحبت حضرت خواجه رسیدم این بیت خواندند **شعر**

داشتیم
بسیار از این سخن می شنیدند

عزیز خورشید رنگ که در راه می کرد
وی سرالخصر که در راه می کرد
بسیار از این سخن می شنیدند